

## نگاه پارادوکسیکال به مکان

### نقدی پس‌اساختارگرایانه بر عکسهای سروش کیایی

در این عکسها باید به دنبال چه بگردم؟ وقتی نام مجموعه به گوشم خورد انتظار دیگری داشتم. من فکر می‌کنم نام مجموعه بیشتر عکس‌ها را به یدک کشیده است تا اینکه عکس‌ها عنوان را به یدک بکشند. وقتی عکسها را دیدم فکر کردم عکاس نقش روایتگر ندارد و گویا در فضا گم شده است و به دنبال راه فرار است یا حداقل چیزی گم کرده که به دنبال آن است.

دانشکده‌های هنر از جزئیات زیادی برخوردارند و سعی شده همه آنها از جمله: کلاس‌ها، کارگاه‌ها، سالن‌ها و محوطه‌های مختلف که هر کدام ویژگی‌های خاص خودشان را دارند در عکس‌ها جای بگیرند. راهروها، نیمکت‌ها، پلکان‌ها و صندلی‌های خالی جزئیاتی هستند که گویا توجه بیشتری به آنها شده و فقدان آدمها و سکوت و سکون موجود در عکس‌ها را بیشتر کرده‌اند. همه تصاویر از نقطه دید طبیعی ما عکاسی شده‌اند و تنها فریمی که نقطه دید متفاوتی دارد عکس شماره ۹، که مستقیم روبه بالا و بین دو ساختمان بلند که قسمتی از آسمان ابری از بین آنها نمایان شده، نگاهی متناقض به مکان که در این تصویر نوعی حس اسارت و تنگنا به وجود می‌آورد. این نگاه متناقض در بسیاری از تصاویر مشهود است. در تصویر شماره دو یک عنصر در مرکز کادر در پوشش پلاستیکی پیچیده شده و دو نیمکت از دو طرف آن را احاطه کرده‌اند، از جمله دانشگاه هنر هرجای دیگری می‌تواند باشد. معماری فضا مورد توجه نیست و تنها تکه‌هایی از ساختمانهای مختلف کنار هم قرار گرفته که باز هم نمی‌تواند پازل مکان مورد نظر را تکمیل کند. مکان از هم پاشیده شده و آشفتگی کلی در پس تصاویر نمایان است. هر کسی که با فضا آشنا نیست تصاویر را ببیند تصور می‌کند با آسایشگاه روانی یا حداقل یک ندامتگاه متروکه طرف است و آثاری هم که بجای مانده‌اند مانند: مجسمه‌ها، رد دست‌ها و نقاشی‌های روی دیوارها همگی از دوران پرفرازو نشیب این مکان‌ها بوده‌اند. تصاویر هیچ رنگ و لعاب خاصی که از یک دانشگاه هنر سراغ داریم با خود ندارند و همین امر فضا را به قدری سرد و بی روح کرده که هیچ حسی از خاطره یا تاریخ خاصی منتقل نمی‌کنند. هرچه هست از دیوارهای آجری و در و پنجره‌های فولادی چفت و بست شده است.

تنها جایی که از دانشگاه هنر در ذهن دارم همین پردیس ولی عصر است. آن هم به دلیل رفت و آمد چند باره برای شرکت در همایش‌ها و سخنرانی‌ها بوده که گاه و بی‌گاه به اینجا می‌رفتم. وقتی به عکس‌ها نگاه می‌کردم چند جا برایم آشنا بود و حسی متفاوت داشتم. با کمی تأمل فهمیدم که هدف از ارائه این عکس‌ها نمی‌تواند تنها مکان‌نگاری دانشگاه هنر باشد هرچند یکی از اهداف تصاویر معرفی این مکان بوده اما نه مکانی که واقعاً وجود دارد بلکه مکانی که در تصاویر شکل گرفته است. درست اینجاست که اهمیت عکاسی در مکان سازی خودش را نشان می‌دهد. من با هجمه‌ای از فرضیات مواجه‌ام که نه می‌توانم به این تصاویر پارادوکسیکال از مکانیت

دانشگاه هنر اکتفا کنم و نه می‌توانم به بی‌مکانی آن تن دهم. طی سالهای اخیر امنیتی سازی دانشگاه‌ها و شکل‌گیری سویه‌های سیاسی در مراکز آموزش عالی آنچه با خود آورده همین پادگان سازی و محصورسازی این مکانها بوده که آنها را از رویکرد اصلی‌شان دور ساخته است. در دانشگاه حسینیه و نماز جمعه برپا می‌شود و درمصلی نمایشگاه کتاب می‌زنند. اینجا پدریس ولیعصر زندان دانشگاه هنراست. بهترین تعبیری که برای این عکس‌ها به ذهنم می‌آید.

عکسها همیشه در زمان سفر می‌کنند و عیارغم اشاره به یک تاریخ و یک دوره زمانی خاص و تاکید بر اتفاقات آن دوران می‌توانند از زمان شکل‌گیری‌شان جدا شده و در حافظه تاریخی یک دهه از جامعه و اجتماع قرارگیرند. با توجه به اتفاقات اخیر در کل دنیا و هجوم ویروس کشنده کرونا که باعث تهی شدن مکانهایی شد که معنا و هویت خود را در بودن با انسانها تعریف می‌کنند. این عکسها سفر خود را آغاز کرده و از تاریخ‌شان جدا و به امروز متصل شده‌اند و فضاها ساخته شده در عکس‌ها به اتفاقات اخیر بسیار نزدیک است. عکسهای فروش کیایی اکنون تفسیر دیگری را در تضاد با تفسیری از دوره خود خواهند داشت.

اگر بخواهم اعتراف کنم این مجموعه عکس برایم نگاه متفاوتی در برداشت. نگاه سطحی به زیبایی شناسی و برخورد خیلی ساده و بدون پیچیده‌گی در ثبت جزئیات نتوانست من را قانع کند که سطح تصویر را بیشتر کنکاش کنم. پوستر نمایشگاه در نگاه اول گویا برای یک کارگاه مجسمه سازی طراحی شده و یکی از عکس‌های مجموعه برای تصویر آن انتخاب شده است. این فاجعه‌ای بیش نیست. این نمایشگاه در حد یک پروژه دانشگاهی در طول ترم کفایت و بیش از این نمی‌توان انتظار داشت.

هادی آزادبخت

۱۴۰۰/۰۴/۱۲